

تحلیل ساختاری واژگان عربی و معرّب در ریاض الأدویه (مطالعه موردی ۱۰۵ ادویه)

سیدحسن طباطبایی

دانشجوی کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

علی ضیغمی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران. (نویسنده مسؤول)

چکیده

کتاب ریاض الأدویه، اثر حکیم یوسفی هروی، از جمله مهمترین کتاب‌های طب سنتی در دوره صفویه به زبان فارسی است؛ لیکن نگارنده در تدوین این اثر به بسیاری از کتاب‌های طب سنتی نوشته شده به زبان عربی ماقبل خود نظر داشته‌است؛ در معرفی ادویه‌های مفرد و مرکب، ابتدا در مدخل، واژه عربی را آورده سپس در توضیح آن، معادل‌های فارسی، ترکی، هندی، یونانی و به ندرت سریانی، عبری و نبطی آن را ذکر کرده است. از این روی، مقاله حاضر می‌کوشد با بررسی ۱۰۵ مورد از ادویه یادشده در این اثر، نوع کلمات و نحوه ساخت آنها و برابر نهادهای آنها را در دیگر کتب طب سنتی مورد بررسی قرار دهد. مطالعه انجام شده نشان می‌دهد ۴۹ مورد از ۱۰۵ مورد ادویه بررسی شده در این کتاب معرّب هستند. و ۵۳ مورد از نمونه‌های بررسی شده کاملاً ترجمه شده‌اند. واژگان ترجمه‌شده نیز از نظر ساختمان کلمه، یا به صورت مفرد هستند مانند: «ریباس، شلجم، زنجار، قاقله» و یا به صورت مرکب (ترکیب وصفی و اضافی) می‌باشند. «مانند: بصل النرجس، قشرا الأترج، إهلیلج أسود، إهلیلج أصفر، إهلیلج کابلی، تمر هندی، إکلیل الملک». علاوه بر این برای برخی از این ادویه‌ها مانند: «أترج، أفیون، أقحوان، أنجدان، زنجبیل» در کتب طب سنتی اصطلاحات دیگری نیز یاد شده‌است.

کلیدواژه‌ها: طب سنتی، ریاض الأدویه، یوسفی هروی، ریشه‌شناسی، برابر نهاد.

مقدمه

حکیم یوسفی (وفات: ۹۵۰ ق) طبیب، داروساز و شاعر برجسته دوران مغولان (گورکانیان) است. آثار وی در زمینه پزشکی و داروسازی نشانگر تبخّر او در تشخیص و درمان امراض و همچنین در به کارگیری صحیح ادویه مفرده و مرکّبه در علاج بیماران بوده است (مبلی و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۷۷). از جمله آثار حکیم یوسفی می‌توان به «رسالة دلائل البول، رسالة ستة ضرورية، رسالة دلائل النبض، جامع الفوائد، بدائع الاغشاء، ریاض الأدویة» و غیره اشاره کرد (رک: یوسفی و همکاران، ۱۳۹۱).

ریاض/الأدویه از جمله مهمترین آثار اوست که در دوره صفویه در بیان خواص داروهای مفرده و مرکّبه گیاهی و حیوانی نوشته شده است. «مفردات» اصطلاحاً به ادویه‌ای اطلاق می‌شود که در آن ترکیب صنعتی به کار نرفته باشد که یا نباتی است مانند: «میوه، تخم، گل، برگ، ریشه، پوست، عصاره، شیر و صمغ گیاه»؛ یا حیوانی است مانند: «ذرائع، سنگدان، زهره، اعضا و احشای حیوانات»؛ یا معدنی است مانند: «گل ارمنی، گل سرشور، اشخار» و یا از چیزهایی است که از زمین بجوشد، مانند «قیر و نفت» و امثال آن. یکی از امتیازات مهم این کتاب، بیش از هر چیز، ضبط واژگان غیرفارسی (متداول عامّه) در اسامی داروهاست که از بسیاری جهات مهم و قابل توجه است. اغلب واژگان معادل داروهای ذکر شده در این کتاب: هندی، فارسی، عربی، ترکی، یونانی و گاه به ندرت سریانی، عبری و نبطی است. گاهی معادل‌های گوناگون یک واژه را یاد می‌کند و گاهی دیده می‌شود که برای یک واژه دو یا سه معادل هندی می‌آورد. این امر به خاطر اقامت یوسفی در هند و آشنایی او با زبان هندی بسیار مهم است. گاه واژگان هندی را ضبط می‌کند که در منابع دیگر دیده نمی‌شود و این امر اهمیت جنبهٔ زبان‌شناسانهٔ اثر را چند برابر می‌کند. کاربرد نام‌های مترادف ادویه دارویی نه تنها اهمیت علمی، بلکه اهمیت عملی اثر را نیز بالا می‌برد؛ زیرا در نوشته‌های پزشکی و دیگر علوم در این دوره، نام داروها به دیگر زبان‌ها آن‌چنان فراوان بود که اهمیت واقعی آنها بر پزشک و داروشناس آشکار نبود. این امر آن گاه پیچیده‌تر می‌شود که یک دارو در جاهای گوناگون به نام‌های گوناگون ضبط می‌شد و برعکس، یک نام را به چیزهای گوناگون داده بودند که اغلب به سوء تفاهم‌های جدی می‌انجامید. بدین ترتیب، می‌توان گفت که یکی از مسائل اساسی که یوسفی در تدوین و تألیف ریاض/الأدویه در نظر داشته، آشکار ساختن و روشن کردن نام‌های مترادف ادویه دارویی موجود بود، وانگهی به نام‌های محلی نیز توجه فراوانی نموده‌است. تسلط یوسفی به زبان‌های فارسی، عربی و هندی و استفاده از معادل ادویه در زبان‌های مختلف ارزش زبان‌شناسی این اثر را تقویت می‌کند. بحر/الجواهر که فرهنگنامه‌ای جامع از لغات طبی است، تسلط کامل وی را به زبان عربی و شناخت ادویه‌ها آشکار می‌سازد. او همگی خواص مزاجی داروها را به دقت تمام ذکر نموده و مضرات، مصلحات و بدلیات هر یک را با صرافت خاص خود، به ترتیب آورده است. یوسفی در بسیاری از عنوان‌ها و مدخل‌های مفرده از گیاهان یا ادویه‌ای سخن می‌گوید که در سرزمین‌های گوناگون وجود دارند و اغلب آنها را یا در کتب پیشینیان دیده، یا خود، البته به ندرت، مشاهده کرده است. این خود حاکی از آن است که از سال‌های جوانی در هرات، علاقه او به داروهای گیاهی شکل گرفته و علاوه بر آثار طب منظومش در زمان پختگی حیات علمی‌اش اثری به نثر خلق کرده که یکی از مهمترین آثار پزشکی دوره صفویه محسوب می‌شود. یوسفی در ضمن این کتاب به برخی اطباء و کتاب‌های طبّی اشاره کرده و از آنها نقل قول نموده است. او از کتاب‌هایی چون المنهاج ابن جزله، قانون ابن سینا نقل قول کرده است. درست است که از منابعی نیز که مورد استفاده وی بوده، یاد نکرده، اما کاملاً تأثیر این آثار بر این کتاب مشهود است. یکی از این آثار/اختیارات بدیعی حاجی زین العطار است که تمام اصطلاحات پزشکی شیرازی از آن نقل قول شده است. البته از آثار مشابهی چون قربادین شاپور بن سهل و مفردات ادویه‌ای که در ذخیرهٔ خوارزمشاهی جرجانی و صیدنه ابوریحان و کتب نظیر آن آمده، غافل نبوده و تقریباً اکثر منابع مهم ادویهٔ مفرده و مرکّبه را دیده است. قربادین شاپور بن سهل در قرن سوم هجری و تریاق‌ها اثر ابن الترمذی در قرن ششم هجری اساس همه کتب دیگر داروسازی و فهرست‌های گیاهان طبّی را که بعدها نوشته شدند، تشکیل می‌دادند (ریاض الأدویه ۵۷).

روش تحقیق

این تحقیق به روش توصیفی- تحلیلی انجام می‌شود؛ بدین‌صورت که پس از توصیف اثر و روش کار نویسنده، به تحلیل زبان‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات به کار رفته در کتاب ریاض الأدویه پرداخته شده است.

سؤالات پژوهش

- ۱- ساختمان دستوری ادویه‌ها در ریاض/الأدویه به چه صورت است؟
- ۲- میزان بهره‌گیری یوسفی در ریاض/الأدویه از کتاب‌های طبّی ماقبل خود چگونه است؟
- ۳- ادویه‌های مکتوب در ریاض الأدویه در سایر کتب به چه صورت آمده است؟

فرضیات

- ۱- به نظر می‌رسد ساختمان دستوری ادویه در این اثر را می‌توان به مفرد، مرکب، معرّب و ترجمه شده تقسیم‌بندی کرد.
- ۲- با توجه به وجود کلمات معرّب در این اثر و معادل‌های فارسی که یوسفی برای آنها ذکر می‌کند، احتمال بهره‌گیری از زبان‌های دیگر در آن وجود دارد.
- ۳- نگارندگان احتمال می‌دهند که برای یک ادویه، نام‌های متفاوتی در کتب طب سنتی وجود داشته باشد.

بحث و بررسی

همانطور که در مقدمه بدان اشاره شد در مقاله حاضر ساختمان زبانی ۱۰۵ مورد از ادویه‌های یاد شده به زبان عربی مورد بررسی قرار گرفته‌است. بررسی انجام شده از این واژگان حاکی از آن است که از نظر ساختمانی این واژه‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته واژگان معرّب هستند و دسته دوم واژگان ترجمه شده به زبان عربی هستند.

۱- کلمات معرّب

معرّب در اصطلاح به کلماتی اطلاق می‌شود که اصل آنها عجمی (غیرعربی) است و عرب‌ها حروف آنها را بر اساس قواعد زبان عربی تغییر داده و به کار می‌برند. این واژه‌ها را واژه‌های دخیل نیز نامیده‌اند. (سیوطی، بی تا: ۲۶۹/۱)

بسیاری از زبان‌شناسان عرب، واژه‌های دخیل را همان واژگان معرّب می‌دانند؛ اما برخی دیگر بین این دو تفاوت قائل شده و معتقدند دخیل آن دسته از واژه‌های غیر عربی است که در هر دوره توسط عرب‌زبانان وارد زبان عربی شده است. (نادری ۲۰۰۵: ۳۲۰).

اصطلاح معرّب در فارسی به معنای کلمات فارسی‌اند که در عربی وارد شده و به کار می‌رود. از آنجاکه حروف «گ، چ، پ، ژ» در فارسی، همتایی در الفبای زبان عربی ندارند، هنگام وام‌گیری واژگان، این حروف را معرّب کرده‌اند.

چند مورد از کلمات معرّب در ریاض الأدویه عبارتند از: افیون (هپیون)، آملج (آمله)، بابونج (بابونه)، بُندق (فندق)، فستق (پسته)، جاورس (گاورس)، جزر (گزِر)، جص (گچ)، جُنار (گلنار).

جدول شماره ۱: کلمات معرّب در ریاض الأدویه

کلمات معرّب	ساختمان کلمه	صورت فارسی	صورت عربی	معادل‌های دیگر
أترج	مفرد	ترنج	---	بالنگ
أفیون	مفرد	در سانسکریت افیون، هپیون و هپیون آمده است.	لبن الخشخاش	لبن الخشخاش

أقحوان	مفرد	اکحوان	أحداق المرضی، خبز الغراب، شجرة الکافور، قُرَاص	بابوبه کوهی، بابونه گاو
آملج	مفرد	آمله	---	---
أنجُدان	مفرد	انگدان	حلتیت	انجدان یا اشتر غاز
إهلیج أسود	ترکیب وصفی	هلیله سیاه	---	---
إهلیج أصفر	ترکیب وصفی	هلیله زرد	---	---
إهلیج کابلی	ترکیب وصفی	هلیله کابلی	---	---
بابونج	مفرد	بابونه	---	---
بذرالبنج	ترکیب اضافی	بنگ دانه	---	---
بذرالخس	ترکیب اضافی	تخم کرفس	---	---
بذرالکرفس	ترکیب اضافی	تخم کرفس	---	---
بصل النرجس	ترکیب اضافی	پیاز نرگس	---	---
بَلِيلَج	مفرد	بلیله	---	---
بُندق	مفرد	فندق	---	---
بنفسج	مفرد	بنفشه	---	---
بهرامج	مفرد	بهرامه	---	---
بورق	مفرد	بوره	---	---
جاورس	مفرد	گاورس	---	---
جزر	مفرد	گزر	---	---
جص	مفرد	گج	---	---
جُننار	مركب (اسم+ اسم)	گلنار	---	---
خس	مفرد	خاص	---	نره، کاهو
رازیانج	مفرد	رازیانه	شمار	بادیان
راوند	مفرد	ریوند	---	ریوند چینی، بیخ ریباس، بیخ جگری
ریباس	مفرد	ریواج	---	ریواس
زاج	مفرد	زاک	---	---
زنجار	مفرد	زنگار	---	---
زنجبیل	مفرد	معرب زنگویر، معرب شنگبیل	---	زنجفیل، شنگلیل، شنگویز، زنجفیل، جنزبیل، زنزبیل، زنجبیل
شاترج	مركب (اسم+اسم)	شاتره	---	---
شادنچ	مفرد	شادنه	---	---
شلجم	مفرد	شلغم	---	---
شیطرج	مفرد	شیتره	---	---
طیهوج	مفرد	تیهو	---	---

فانیذ	مفرد	پانید	---	---
فستق	مفرد	پسته	---	---
فوتنج	مفرد	پودنه، پوتنگ	---	---
فیروزج	مفرد	پیروزه	---	---
قشرالآترج	ترکیب اضافی	پوست ترنج	---	---
قصب السكر	ترکیب اضافی	نیشکر	---	---
کزبره	مفرد	گشنیز	---	---
کمون	مفرد	خامون،	---	زیره
لازورد	مفرد	لاجورد---لازورد	---	---
مرزنجوش	مفرد	مرزنگوش	---	---
مسک	مفرد	مشک	---	---
مصطکی	مفرد	ماستیخه	---	کندر رومی، علك، مصطکا
نارجیل	مفرد	نارگیل	---	---
نارنج	مفرد	نارنگ	---	---
نرجس	مفرد	نرگس	---	---

آتُرج: در فارسی به آن ترنج و به هندی بجوژه می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۷۱). معرب از فارسی (ترنج) است و در طب فریدی و قانون نیز با همین نام آمده است. (دهخدا. بحرالجاهر). ترنج، بالنگ(معین. عمید).

أفیون: عصاره خشخاش است. (ریاض الأودیوه ۷۸). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب افیتا، هبیون و هپیون. تریاک است. این لفظ چنانکه گمان می‌رود مأخوذ از یونانی نیست؛ بلکه مأخوذ از «أفینا» می‌باشد که در زبان سانسکریت بمعنی شیره خشخاش است و آنرا هبیون و هپیون نیز گویند. (ناظم الأطباء). به عربی «لبن الخشخاش» نیز گفته شده است.

أقحوان: در فارسی به آن «بابونه» و به شیرازی «بابونه کوهی» می‌گویند. (ریاض الأودیوه، ۷۹). معرب «اکحوان» است که شکوفه ریحان و بابونه باشد. در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. احداق المرضی. خبز الغراب. شجرة الکافور. بابونه گاو (دهخدا. معین. عمید. بحرالجاهر). اقحوان بابونج [بابونه] است نزد عجم و قرأص است نزد عرب. (تاج العروس).

أملج: در فارسی به آن «آمله» و به هندی «انوله» می‌گویند. (ریاض الأودیوه، ۷۹). معرب آمله. در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. (دهخدا. عمید. بحرالجاهر).

أنجدان: در فارسی نیز به آن «انجدان» یا «بیخ اشتر غاز» می‌گویند. (ریاض الأودیوه، ۸۱). معرب انگدان است و آن را به عربی «حلتیت» خوانند. در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. (دهخدا. ترجمه صیدنه. بحرالجاهر)

إهلیج أسود: به پارسی «هلیله سیاه» گویند. (ریاض الأودیوه، ۸۲). معرب هلیله سیاه و ترکیب وصفی است.

إهلیج أصفر: به پارسی «هلیله زرد» گویند. (ریاض الأودیوه، ۸۱). معرب هلیله کابلی و ترکیب وصفی است.

إهلیج کابلی: در فارسی به آن «هلیله کابلی» و در هندی «هریباکھی» می‌گویند. (ریاض الأودیوه، ۸۲). ترکیب وصفی و معرب «هلیله» است. (بحرالجاهر)

بابونج: به پارسی «بابونه» گویند. (ریاض الأودیوه، ۸۲). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب بابونه فارسی است. از دیگر نامه‌های آن قرأص، قحوان، اقحوان، اربیان، کافوری، ربل، مقارجه، رجل الدجاجة، حب البقر (منتهی الأرب). نورالأقحوان (بحر الجواهر) و اقحوان (شرفنامه منیری) است.

بذَرُ البَنَج: به پارسی «تخم بنگ» و «بنگدانه» خوانند و به هندی و خراسانی «جواين» گویند. (ریاض الأدویه، ۸۶) ترکیب اضافی و معرّب است. (طب فریدی). بنگ دانه توضیح این کلمه را بصورت بزرالبنج هم نویسند. (فرهنگ فارسی). بنگدانه (عمید).

بذَرُ الكَرْفَس: به پارسی «تخم کرفس» و به هندی «اجود» می گویند. (ریاض الأدویه ۸۴) ترکیب اضافی است.

بذَرُ الخَس: به پارسی «تخم کاهو» گویند. (ریاض الأدویه ۸۵) ترکیب اضافی است.

بَصَلُ النَّرْجَس: در فارسی به آن «پیاز نرگس» می گویند. (ریاض الأدویه، ۹۱). ترکیب اضافی است. به پارسی پیاز نرگس خوانند. (دهخدا. عمید. مخزن الأدویه)

بَلِيلَج: در فارسی به آن «بليله» و به هندی «بهيره» می گویند. (ریاض الأدویه ۹۳). معرّب بليله است. (طب فریدی). (دهخدا. عمید. اختیارات بدیعی، منتهی الأرب. بحرالجمهر)

بُنْدَق: در فارسی به آن «فندق» می گویند (ریاض الأدویه ۹۴) معرّب فندق است. (طب فریدی).

بَنَفْسَج: به پارسی «بنفشه» گویند. (ریاض الأدویه ۹۴). معرّب بنفشه است. (طب فریدی). بنفشه فارسی است. (منتهی الأرب)

بَهْرَامَج: به پارسی «بیدمشک» برّی گویند. (ریاض الأدویه ۹۵). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرّب بهرامه است. بیدمشک مأخوذ از پارسی، بیدمشک. (ناظم الأطباء). بید مشک است (فهرست مخزن الأدویه) بیدمشک (معین، عمید)

بُورَق: به پارسی «بوره» گویند. (ریاض الأدویه ۹۵). (طب فریدی). معرّب بوره. چیزی است مانند نمک. معرّب بوره. (غیاث)

جاوَرَس: به پارسی «گاورس» و «کال» و به هندی «لهی دره» می گویند. (ریاض الأدویه ۹۹). (طب فریدی). معرّب گاورس. (آنندراج) (غیاث اللغات). معرّب گاورس است که ارژن باشد. (منتهی الأرب، اختیارات بدیعی، تحفه حکیم مؤمن، بحر الجمهر، نزهةالقلوب)

جَزَر: به پارسی «زردک» و به هندی «کاجر» گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۰). (طب فریدی). معرّب گزر. زردک (منتهی الأرب، أقرب الموارد). زردک، هویج، گزر (دهخدا، معین، عمید)

جَص: به پارسی «گج» گویند. (ریاض الأدویه، ۱۰۱). (طب فریدی). معرّب گج. گج (دهخدا، معین، عمید)

جُلَنار: در فارسی به آن «گلنار» می گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۱). (طب فریدی). مرکّب. (طب فریدی). گل انار. معرّب گلنار است (دهخدا. عمید. معین. بحرالجمهر).

خَس: در فارسی به آن «کاهو» می گویند. (ریاض الأدویه ۱۱۵). معرّب خاص می باشد. (طب فریدی). به فارسی کاهو و به ترکی خاص نامند (دهخدا. معین). تره. کاهو. (منتهی الأرب).

رازِیاَنَج: به پارسی «بادیان» و به هندی «سونف» گویند (ریاض الأدویه ۱۲۹). (طب فریدی). معرّب رازیانه. رازیانه فارسی است و به فارسی بادیان نیز می گویند (معین، عمید، مخزن الأدویه). به عربی آنرا شَمَار و رازیانج گویند. (بحر الجمهر) رازیانه و بادیان (ترجمه صیدنه).

راوَنَد: به پارسی «ریوند» گویند (ریاض الأدویه، ۱۲۹). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرّب ریوند و آن لغتی در ریوند چینی در تداول عامه است. (منتهی الأرب، غیاث اللغات). بیخ ریواس که بیخ جگری نیز نامند (مخزن الأدویه) ریوند (اختیارات بدیعی، دهخدا، معین، عمید)

ریبَاس: در فارسی به آن «ریواج» و «ریواس» می گویند. (ریاض الأدویه، ۱۳۲). (طب فریدی). معرّب ریواس است. ریواس (عمید. معین). ریواس که بیخ آن را «ریوند» گویند. (اختیارات بدیعی).

زاج: به پارسی «زاک» خوانند (ریاض الأدویه ۱۳۲). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب زاج است، جسمی معدنی، بلوری شکل، و به رنگ‌های سفید، سبز، سیاه، و کبود با خاصیت قبض شدید که در آب حل می شود و در طب و صنعت به کار می رود (دهخدا، معین، عمید). زاج، زاک، معرب است. (منتهی الأرب) معرب زاک است. (غیاث اللغات)

زَنجَار: در فارسی به آن «زنگار» گویند (ریاض الأدویه ۱۳۷). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب. زنگار، معرب است. (منتهی الأرب) زنگار مس و مانند آنها است (عمید، معین).

زَنجَبِيل: در فارسی نیز به آن «زنجبیل» یا «زنجفیل» و به هندی «سونته» می گویند. (ریاض الأدویه ۱۳۷). معرب زنجفیل است. (طب فریدی). زنجفیل. سنگلیل. سنگویز (دهخدا). زنجفیل. جنزبیل. زنبیل (معین). به فارسی «آنوچه» گویند (منتهی الأرب) معرب زنبویر است. (غیاث). معرب سنگبیل فارسی است. (أقرب الموارد).

شَاثَرَج: به پارسی «شاهتره» گویند (ریاض الأدویه ۱۴۷) معرب شاهتره است.

شَادَنج: به پارسی «شادنه» و به عربی «حجر الدّم» می گویند. (ریاض الأدویه ۱۴۷). (طب فریدی). معرب شادنه. (منتهی الأرب، مخزن الأدویه). آن را به رومی «حمیاطوس» و «هماطیطس» گویند و به سریانی «شادنا» گویند. و به پارسی «شادنه» می گویند و آن را «بیدوند» هم می گویند و در عربی او را «حجرالدم» می گویند. (ترجمه صیدنه) شادانج، شادنج، سادنه، حجرالدم، حجرالطور. (معین) شادنه (عمید).

شَلْجَم: به پارسی «شلغم» گویند (ریاض الأدویه ۱۴۸). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب شلغم است و امروزه در عربی به آن «لفت» می گویند. مأخوذ از شلغم فارسی و بمعنی آن است (تحفه حکیم مؤمن، اختیارات بدیعی)، شلغم (معین، عمید).

شیطَرَج: در فارسی به آن «شیتره» و به هندی «چیته» و «چتره» گویند (ریاض الأدویه ۱۴۹). (طب فریدی). معرب «شیتره» است. **طیهوج:** به پارسی «تیهو» و به ترکی «بودنه» گویند (ریاض الأدویه ۱۵۵). (طب فریدی). معرب تیهو است. مرغی باشد شبیه به کبک اما از کبک کوچکتر است (منتهی الأرب، غیاث اللغات، مخزن الأدویه، اختیارات بدیعی) تیهو (عمید، معین).

فَانِیْذ: کعب الغدا و به پارسی «پانید» گویند. (ریاض الأدویه ۱۶۳). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب پانید است. نوعی از حلوا، و بمعنی قند و شکر نیز گفته اند (اختیارات بدیعی، تحفه حکیم مؤمن) فانیذ، پانیذ، پانید، شکر سرخ یا زرد، قند سفید (معین) قند سفید، شکر، شیرۀ نیشکر، شکر سرخ (عمید).

فُسْتُق: به پارسی «پسته» گویند. (ریاض الأدویه ۱۶۵). (طب فریدی). معرب پسته است. و درختی است شبیه حبه الخضر و معرب پسته فارسی است. (أقرب الموارد) پسته (دهخدا، معین، عمید).

فَوْتَنج: فودنج و فوتنج و در فارسی به آن «پونه» می گویند. در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. (ریاض الأدویه ۱۶۶). معرب پودنه یا پوتنگ است. (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب)

فِیروزَج: به پارسی «پیروزه» گویند (ریاض الأدویه ۱۶۷). (طب فریدی). معرب پیروزگ. پیروزه. فیروزه. (معین، دهخدا، عمید)

قِشْرُ الْأُتْرَج: به پارسی «پوست ترنج» خوانند (ریاض الأدویه ۱۷۱). ترکیب اضافی و معرب است.

قَصَبُ السُّكَّر: به پارسی «نیشکر» و به هندی «کاندا» گویند (ریاض الأدویه ۱۷۰). ترکیب اضافی. نیشکر (أقرب الموارد، تحفه حکیم مؤمن، مخزن الأدویه) نیشکر (دهخدا، معین، عمید).

کَتیره: به پارسی «کتیرا» گویند. (ریاض الأدویه ۱۷۷). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرب کتیرا. کتیرا. کتیرا. زولزده. (ناظم الأطباء) کتیرا (دهخدا، معین، عمید).

کَرَبَرَة: در فارسی به آن «گشنیز» و به هندی «دهنیان» می‌گویند (ریاض الأدویه، ۱۷۹). معرّب. گشنیز. (طب فریدی). (منتهی الأرب، أقرب الموارد).

کَمُون: در فارسی به آن «زیره» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۸۰). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرّب خامون. زیره (معین، عمید، منتهی الأرب)

لازورد: معرّب لاجورد (ریاض الأدویه ۱۸۲) معرّب لاژورد یا لاجورد فارسی است (طب فریدی).

مَرَزَنجوش: در فارسی به آن «مرزنگوش» یا «مرزنجوش» و به عربی «أذن الفار» و به هندی «مروه» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۹۰). (طب فریدی). معرّب مرزنگوش است.

مِسک: به پارسی «مشک» و به ترکی «اهبار» و به هندی «کستوری» گویند (ریاض الأدویه ۱۹۴). (طب فریدی). مشک. معرّب مشک است و عرب آن را مشموم خواندند. مِسک. (منتهی الأرب). دَوای خوشبوی معروف. (غیاث اللغات). نوعی طیب است و آن را از خون دابه ای چون آهو گیرند (أقرب الموارد) مُشک (معین، عمید، دهخدا)

مَصْطَکی: در فارسی نیز به آن «مصطکی» و به زبان رومی «مصطخی» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۹۵). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. معرّب کلمه یونانی «ماستیخه» است. کندر رومی، علك، مصطکا (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب)

نارگیل: به پارسی «نارگیل» و «جوز هندی» و به هندی «نالیور» و مغزش را «کهوپره» گویند. (ریاض الأدویه ۱۹۷) معرّب نارگیل است (طب فریدی). نارگیل. (ناظم الأطباء) جوز هندی (أقرب الموارد). نارگیل. رانج. بارنج. جوز هندی را نارگیل گویند. نارگیل و نارگیل هر دو مفرس از «ناری گل» سنسکریت است و همان در هندی جدید «ناریل» شده و معرّب از سنسکریت نارگیل است و لفظ عربی اصلیش «جوز هندی» است. (فرهنگ نظام). نارگیل (دهخدا، معین، عمید)

نارَنج: معرّب نارنگ فارسی است. (ریاض الأدویه ۱۹۷) معرّب نارنگ. (طب فریدی). اصل این لغت هندی است؛ ولی از راه زبان‌های ایرانی وارد زبان‌های اروپایی شده به صورت «آرانژ و آرنج و آرَنجه» درآمده است (برهان قاطع) نارنج (معین، عمید).

نَرگِس: به پارسی نرگس گویند. (ریاض الأدویه ۱۹۷) معرّب نرگس است. در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. مأخوذ از نرگس پارسی و به معنی آن است. (ناظم الأطباء، غیاث اللغات، منتهی الأرب)

جدول شماره ۲: معادل‌های ترجمه شده

ترجمه عربی	ساختمان کلمه	معادل فارسی در ریاض الأدویه	معادل آن در دیگر کتب طب سنتی
أجاص	مفرد	آلو سیاه	آلوی بخارائی
إخثاء البقر	ترکیب اضافی	سرگین گاو	-
أخراس الكلب	ترکیب اضافی	بسفایج	-
إكليل الملك	ترکیب اضافی	شاه افسر	بسنگ و بسیه
أنیرباریس	ترکیب اضافی	زرشگ	-
بذر البصل	ترکیب اضافی	تخم پیاز	-
بذر الجرجیر	ترکیب اضافی	تخم تره تیزک	-

-	تخم ترشه	ترکیب اضافی	بذر الحماض
-	تخم کاهو	ترکیب اضافی	بذر الخس
-	تخم ترب	ترکیب اضافی	بذر الفجل
-	تخم شلغم	ترکیب اضافی	بذر اللفت
-	تخم کاسنی	ترکیب اضافی	بذر الهندباء
-	پیاز نرگس	ترکیب اضافی	بصل النرجس
هر چیز شبیه به خربزه	هندوانه	مفرد	بطیخ
-	انجیر	مفرد	تین
-	پنیر	مفرد	جبن
-	تخم مورد	ترکیب اضافی	حب الاس
-	دانه مویز	ترکیب اضافی	حب الزبيب
	تخم کاج	ترکیب اضافی	حب الصنوبر صغار
-	تخم کدو	ترکیب اضافی	حب القرع
	تخم نیلوفر	ترکیب اضافی	حب الثیل
	نخود	مفرد	جیمص
	خرزهره، خربزه روباه، هندوانه ابوجهل	مفرد	حنظل
اشخار، افکنده آهن	چرک آهن	ترکیب اضافی	حب الحدید
تره. کاهو	کاهو	مفرد	حسن
-	ریشه ثعلب	ترکیب اضافی	جصیه الثعلب
-	سرکه	مفرد	خل
-	شراب انگور	مفرد	خمر
-	شفتالو	مفرد	خوخ
خاولنجان، گیاهی از خانواده زنجبیل	خسرو دارو	مفرد	خولنجان
دم الثعبان	خون سیاوشان	ترکیب اضافی	دم الأخوين
انگور خشک شده، کشمش،	مویز	مفرد	زبيب

انجیر خشک			
بیدمشک	برگ درخت صندل	مفرد	سالیج
-	به	مفرد	سَفَرَجَل
-	کنجد	مفرد	سمسم
سیسنبر، مرزنگوش وحشی، آویشن شیرازی، پودینه کوهی، صعتر الحمار	آویشن	مفرد	صَعْتَر
شکوفه نخستین خرما	گرد لقاح	مفرد	طَلَع
-	سنجد	مفرد	غَبیرا
-	هل	مفرد	فَاقُلَه
-	آلبالو	مفرد	قُرَاصِیا
-	کدو	مفرد	قَرع
-	پوست ترنج	ترکیب اضافی	قِشْرُ الْأَنْرُجْ
-	نیشکر	ترکیب اضافی	قصب السكر
-	شیره ابهل	مفرد	قطران
-	انجدان رومی	مفرد	کاشم
-	زعفران	مفرد	کرکم
-	گرده، قلوه	مفرد	کلیه
-	کندر	مفرد	لبان
-	ریش بز، شنگ	ترکیب اضافی	لحیة التیس
کوشاب	آب جو	ترکیب اضافی	ماء الشعیر
-	گلاب	ترکیب اضافی	ماء الورد
-	زردآلو	مفرد	مشمش
-	گل سرخ	مفرد	ورد

أجاص: در فارسی به آن «آلو سیاه» می گویند. (ریاض الأدوية ۷۱. ۷۲). (طب فریدی). آلو. آلو سیاه. آلو بخارانی. آلوچه. این لغت عجمی است در عربی نیز مستعمل شده است (دهخدا، عمید، بحرالجمواهر، منتهی الأرب).

أختاء البَقَر: به پارسی «سرگین گاو» و به هندی «گوبر» گویند. (ریاض الأدوية ۷۲). ترکیب اضافی. سرگین گاو (تحفه حکیم)

أُخْرَاسُ الْكَلْبِ: به پارسی «بسفایج» می‌گویند (ریاض الأدویه ۷۷). ترکیب اضافی است.

إِكْلِيلُ الْمَلِكِ: در فارسی به آن «شاه افسر» و به هندی «اسبرک» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۷۹). ترکیب وصفی. (طب فریدی). نام گیاهی که آن را بسنگ و بسیه نیز گویند. (دهخدا). عمید. صیدنه.

أَنْبَرَبَارِيسُ: در فارسی به آن زرشک می‌گویند. (ریاض الأدویه ۸۰). مرکب. (طب فریدی). پیارسی زرشک خوانند و زارج و زرنک هم خوانند (دهخدا). قانون) امبربارس. امیربارس (شعوری).

بَذْرُ الْبَصَلِ: به پارسی «تخم پیاز» گویند. (ریاض الأدویه ۸۸) ترکیب اضافی است.

بَذْرُ الْجَرَجِيرِ: به پارسی «تخم تره تیزک» و «گیگر» و به شیرازی «کزک» گویند. (ریاض الأدویه ۸۵) ترکیب اضافی است.

بَذْرُ الْحَمَاضِ: به پارسی «تخم ترشه» و به شیرازی تخم ترشک و به هندی «جوکیکابیج» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۸۷) ترکیب اضافی

بَذْرُ الْخَسِّ: به پارسی «تخم کاهو» گویند. (ریاض الأدویه ۸۵) ترکیب اضافی است.

بَذْرُ الْفَجْلِ: به پارسی «تخم ترب» و به هندی «مولی کابیج» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۸۶) ترکیب اضافی است.

بَذْرُ اللَّفْتِ: به پارسی «تخم شلغم» گویند (ریاض الأدویه ۸۸) ترکیب اضافی است.

بَذْرُ الْهِنْدَبَاءِ: به پارسی «تخم کاسنی» است (ریاض الأدویه ۸۷) ترکیب اضافی است.

بَصَلُ النَّرْجِسِ: در فارسی به آن «پیاز نرگس» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۹۱). ترکیب اضافی. به پارسی پیاز نرگس خوانند. (دهخدا). عمید. مخزن الأدویه)

بَطِّيخُ: در فارسی به آن «هندوانه» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۹۲). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. هرچیز شبیه به خربزه باشد (دهخدا، عمید، بحرالجمهر).

تَيْنُ: در فارسی به آن «انجیر» می‌گویند (ریاض الأدویه ۹۸). به زبان زند و پازند انجیر را گویند. (طب فریدی). (دهخدا، معین، عمید، صیدنه، بحرالجمهر)

جُبْنُ: در فارسی به آن «پنیر» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۰). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. پنیر (دهخدا، معین، غیاث اللغات، منتهی الأرب، بحرالجمهر).

جُلْنَارُ: در فارسی به آن «گلنار» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۱). مرکب. (طب فریدی). گل انار. معرب گلنار است (دهخدا، عمید، معین، بحرالجمهر)

حَبُّ الْأَسِّ: در فارسی به آن «تخم مورد و تخم مرد» می‌گویند (ریاض الأدویه ۱۰۵). ترکیب اضافی. تخم مورد (دهخدا). معین. . بحرالجمهر)

حَبُّ الزَّيْبِ: در فارسی به آن «دانه مویز» گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۶) ترکیب اضافی است. دانه مویز (دهخدا).

حَبُّ الصَّنَوْبَرِ صِغَارُ: در فارسی به آن «تخم کاج» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۵). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. ترکیب اضافی. تخم کاج (دهخدا، معین، اختیارات بدیعی).

حَبُّ الْقَرَعِ: به پارسی تخم کدو گویند (ریاض الأدویه ۱۰۶) ترکیب اضافی است. (طب فریدی).

حَبُّ النَّبْلِ: قرطم هندی است، به پارسی «تخم نیلوفر» و به هندی «سوهاک و سمت و سواک و کوه چوبی و مرچائی» گویند. (ریاض الأودیوه ۱۰۳). ترکیب اضافی است. (طب فریدی). تخم نیلوفر (دهخدا. معین).

حِمَص: در فارسی به آن «نخود» و به ترکی «بولچاق» و به هندی «چهنه» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۰). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. نخود (دهخدا. عمید. منتهی الأرب).

حَنْظَل: به شیرازی کوست و به کرمان خرزهره و نیز خربزه روباه و به عربی علقمه و به پارسی هندوانه تلخ است. و در هندی اندر این توبزی گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۱). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. هندوانه ابوجهل (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب، بحر الجواهر)

حُبْتُ الْحَدِيد: در فارسی به آن «اشخار» یا «چرک آهن» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۲). مرکب است. (طب فریدی). جرمی که پس از گداختن آهن در کوره باقی می‌ماند (دهخدا، معین، عمید). افکنده آهن (منتهی الأرب، بحر الجواهر، معجم الوسيط، لسان العرب).

حِصِيَّةُ النَّعْلَب: در فارسی به آن «ریشه ثعلب» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۶). ترکیب اضافی است. ریشه گیاه ثعلب (معین. بحر الجواهر)

خَل: در فارسی به آن «سرکه» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۸). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. سرکه (دهخدا، معین، عمید، صیدنه)

خَمْلَار: در فارسی به آن «شراب انگور» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۹). (طب فریدی). شراب (دهخدا، معین، عمید).

خَوْخ: در فارسی به آن «شفتالو» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۹). (طب فریدی). شفتالو (دهخدا، معین).

خَوْلَنجَان: در فارسی به آن «خسرو دارو» و به هندی «کلیجن» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۱۹). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. خاولنجان. خسرودارو (دهخدا. .) گیاهی از خانواده زنجبیل (عمید).

دَمُ الْأَخْوَيْن: به پارسی «خون سیاوشان» و به هندی «هیراتکن و رنگ پرت» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۲۴). (طب فریدی). ترکیب اضافی است. دم الثعبان. (ناظم الأطباء). خون سیاوشان (منتهی الأرب، تحفه حکیم مؤمن، اختیارات بدیعی، بحر الجواهر) خون سیاوشان (دهخدا، عمید، معین).

زَبِيب: در فارسی به آن «مویز» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۳۲. ۱۳۳). (طب فریدی). انگور خشک شده، مویز، کشمش، انجیر خشک شده (معین. عمید). انجیر، مویز (منتهی الأرب. بحر الجواهر. صیدنه). خشک شده انگور (تاج العروس).

سَالِج: در فارسی به آن «برگ درخت صندل» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۳۹). بیدمشک (معین. عمید).

سَفَرَجَل: در فارسی به آن «به» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۴۱). (طب فریدی). به. درخت به (معین. عمید). آبی و میوه بهی. (منتهی الأرب. اختیارات بدیعی).

سَمَسَم: به پارسی «کنجد» و هندی «تل» گویند (ریاض الأودیوه ۱۴۴). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. (منتهی الأرب). کنجد. (تحفه حکیم مؤمن، اختیارات بدیعی) دانه کنجد (دهخدا، معین، عمید).

صَعْتَر: در فارسی به آن «آویشه» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۵۱). (طب فریدی). سیسنبر. گونه‌ای مرزنگوش که آن را مرزنگوش وحشی نامند. آویشن شیرازی. ریحان (معین). پودینه کوهی باشد و آن را صعتر الحمار نیز گویند (منتهی الأرب).

طَلَع: در فارسی به آن «گرد لقاح» می‌گویند. (ریاض الأودیوه ۱۵۴). (طب فریدی). شکوفه نخستین خرماست (عمید، منتهی الأرب).

غَبیرا: در فارسی به آن «سنجد و چوب دانه» و به ترکی «ایگده» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۶۲). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. سنجد (دهخدا، عمید، منتهی الأرب).

قَاقُلَه: دو نوع است: صغیر و کبیر. قاقله خورد را «شوشمیر» می‌گویند و به هندی «لایچی» گویند. در فارسی به آن «هل» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۶۷). (طب فریدی). هل (معین، عمید، منتهی الأرب).

قَراصیا: در فارسی به آن «آلبالو» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۶۹). (طب فریدی). آلبالو (عمید، دهخدا، منتهی الأرب، بحرالخواهر)

قَرع: در فارسی به آن «کدو» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۶۸). (طب فریدی). کدو (معین، عمید، منتهی الأرب).

قِشْرُ الأُتْرُج: به پارسی «پوست ترنج» خوانند (ریاض الأدویه ۱۷۱) ترکیب اضافی و معرّب است.

قَصَبُ السُّكَّر: به پارسی «نیشکر» و به هندی «کاندا» گویند (ریاض الأدویه ۱۷۰). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. ترکیب اضافی. نیشکر (أقرب الموارد، تحفه حکیم مؤمن، مخزن الأدویه) نیشکر (دهخدا، معین، عمید).

قَطْران: در فارسی به آن «شیره ابهل» می‌گویند (ریاض الأدویه ۱۷۲). (طب فریدی). شیره درخت ابهل (معین، عمید، منتهی الأرب).

کاشم: در فارسی به آن «انجدان» رومی می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۷۵). (طب فریدی). انجدان (عمید، تحفه حکیم).

کُرْکُم: زعفران است (ریاض الأدویه ۱۷۹). (طب فریدی). زعفران (أقرب الموارد) (ناظم الأطباء). عربی زعفران (غیاث اللغات). کرکُم نباتی است که به زعفران مشابّهت دارد. (ترجمه صیدنه). کُرْکُم اعجمی است و زعفران است (منتهی الأرب) زعفران (فهرست مخزن الأدویه) زعفران، زعفران هندی، زرد چوبه (دهخدا، معین، عمید) امروزه در زبان عربی «کُرْکُم» به معنای «زردچوبه» بکار می‌رود و لفظ زعفران از فارسی وارد زبان عربی شده است.

کَلِیّه: در فارسی به آن «گرده» (قلوه) و به ترکی «بویِرک» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۷۹. ۱۸۰). قلوه، گرده (معین، عمید، منتهی الأرب).

کُنْدَر: در فارسی نیز به آن «کندر» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۸۰). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. کندر (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب، اختیارات بدیعی، مخزن الأدویه).

لَحِیَةُ النَّیس: به پارسی «اسلیخ» گویند. همچنین به آن شنگی یا ریش بز نیز می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۸۵). مرکب. شنگ (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب، بحرالخواهر).

ماءُ الشَّعِیر: به پارسی «آب جو» گویند (ریاض الأدویه ۱۸۹) ترکیب اضافی. (طب فریدی). ماء الشعیر. (الأبنیه). آب جو. کوشاب. (ناظم الأطباء). کشکاب. جوآب. (دهخدا). آب مقشر مطبوخ جو یحدی که مهرا پخته شده باشد. (تحفه حکیم مؤمن). داروئی که از مطبوخ جو حاصل کنند و به بیمار دهند. (منتهی الأرب). نوشابه گازدار غیرالکلی که از عصارهٔ جوانه جو می‌سازند (معین).

ماءُ الوَرْد: در فارسی به آن «گلاب» می‌گویند (ریاض الأدویه ۱۸۹). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. ترکیب اضافی. گلاب (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب، الأبنیه).

مِشْمِش: در فارسی به آن زردآلو گویند. (ریاض الأدویه ۱۹۴). (طب فریدی). زردآلو، (دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب، أقرب الموارد)

وَرْد: به پارسی «گل گلاب» و به هندی «پهول» گویند. (ریاض الأدویه ۲۰۱). (طب فریدی).

جدول شماره ۳: کلمات یکسان فارسی و عربی

عربی	ساختمان کلمه	فارسی	معادل‌های دیگر
تمرهندی	ترکیب اضافی	تمرهندی	خرمای هندی
خطمی	مفرد	ختمی	-
زنجبیل	مفرد	زنجبیل	زنجفیل. سنگلیل. سنگویز، زنجفیل. جنزبیل. زنزبیل، معرب زنگویر، معرب سنگبیل
زیتون	مفرد	زیتون	-
نعناع	مفرد	نعناع	-

تمرهندی: در فارسی نیز به آن «تمرهندی» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۹۷). ترکیب وصفی است. خرمای هندی. (دهخدا، عمید، بحر الجواهر، صیدنه، مخزن الأدویه، اختیارات بدیعی).

خَطمی: در فارسی نیز به آن «ختمی» می‌گویند (ریاض الأدویه ۱۱۷). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. ختمی(دهخدا، معین، عمید، منتهی الأرب، صیدنه).

زَنجَبیل: در فارسی نیز به آن «زنجبیل یا زنجفیل» و به هندی «سونته» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۳۷). معرب زنجفیل است. (طب فریدی). زنجفیل. سنگلیل. سنگویز(دهخدا). زنجفیل. جنزبیل. زنزبیل(معین). به فارسی «آنوجه» گویند(منتهی الأرب) معرب زنگویر است. (غیاث). معرب سنگبیل فارسی است(أقرب الموارد).

زَیتون: در فارسی نیز به آن «زیتون» می‌گویند (ریاض الأدویه ۱۳۹). در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. زیتون (دهخدا، معین، عمید، أقرب الموارد) درخت زیت(منتهی الأرب).

نَعناع: در فارسی نیز به آن «نعناع» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۹۸). (طب فریدی). نعناع(دهخدا، معین، عمید).

جدول شماره ۴: کلمات مرکبی که هم معرب و هم ترجمه شده اند

معادل‌های دیگر	صورت دیگر در زبان اصلی	ساختمان کلمه	صورت عربی
	خاص	ترکیب اضافی	بذر الخس
	پیاز نرگس	ترکیب اضافی	بصل النرجس
	گل انار	ترکیب اضافی	جلنار
	پوست ترنج	ترکیب اضافی	قشر الأترج
	نیشکر	ترکیب اضافی	قصب السکر

بذر الخس: به پارسی «تخم کاهو» گویند. (ریاض الأدویه ۸۵) ترکیب اضافی است.

بصل النرجس: در فارسی به آن «پیاز نرگس» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۹۱). ترکیب اضافی. به پارسی پیاز نرگس خوانند. (دهخدا، عمید، مخزن الأدویه).

جلنار: در فارسی به آن «گلنار» می‌گویند. (ریاض الأدویه ۱۰۱). مرکب. در طب فریدی نیز به همین نام آمده است. گل انار. معرب گلنار است (دهخدا، عمید، معین، بحر الجواهر).

قشر الأترج: به پارسی «پوست ترنج» خوانند (ریاض الأدویه ۱۷۱) ترکیب اضافی و معرب است.

قصب السکر: به پارسی «نیشکر» و به هندی «کاندا» گویند (ریاض الأدویه ۱۷۰). ترکیب اضافی. (طب فریدی). نیشکر (أقرب الموارد، تحفه حکیم مؤمن، مخزن الأدویه) نیشکر (دهخدا، معین، عمید).

بحث و نتیجه گیری

از بین ۱۰۵ ادویه بررسی شده ۴۹ کلمه معرب هستند. بررسی ساختمان کلمات معرب نشان می‌دهد که تعدادی از این کلمات از نظر ساختمانی مفرد هستند. مانند «صعتر، طلع، غبیرا، قاقله، قرصیا، قرع». و تعدادی نیز مرکب هستند که به صورت ترکیب اضافی مانند «بذرالبصل، بذرالجرجیر، بذرالحماض، بذرالخس، بذرالفجل، بذراللفت، بذرالهندباء، بصل النرجس». و ترکیب وصفی مانند «إهلیلیج أسود، إهلیلیج أصفر، إهلیلیج کابلی» به کار رفته‌اند. برخی از واژه‌های معرب معادل عربی آن نیز وجود دارد؛ مانند «افیون» (لبن الخشخاش)، رازیانه (شمار)، أقحوان (أحداق المرضی، خبز الغراب، شجرة الکافور، قرص)، أنجدان (حلتیت). همچنین ۵۳ مورد از ادویه‌های بررسی شده به زبان عربی ترجمه شده است که این مسئله دلالت بر وجود یا شناخت این گیاهان دارویی نزد عرب‌زبانان دارد. این کلمات ترجمه شده، متناسب با ساختمان دستوری اصل واژه در زبان فارسی، در زبان عربی نیز به صورت مفرد و مرکب ترجمه شده‌اند مانند «بطیخ، تین، خل، خمر، خوخ، إکلیل الملک، إنبرباریس، حب الزبیب، حب الصنوبر صغار، حب القرع». علاوه بر این، ۵ ادویه عیناً از فارسی وارد زبان عربی شده است و می‌تواند حاکی از عدم وجود یا عدم شناخت این گیاهان دارویی نزد عرب‌زبانان باشد؛ مانند «تمرهندی، خطمی، زنجبیل، زیتون، نعناع». و ۵ ادویه نیز از نظر ساختمانی عربی - معرب هستند مانند «بذر الخس، بصل النرجس، جلنار، قشر الأترج، قصب السکر». بررسی حاضر نشان می‌دهد که یوسفی در تدوین ریاض الأدویه گوشه چشمی به طبای پیش از خود و کتب آنان نیز داشته است. بسیاری از ادویه‌های مکتوب در ریاض الأدویه با نام، ترجمه و خواص درمانی مشابه در سایر کتب نیز آمده است. آنچه که این کتاب را از سایر کتب طبای متمایز می‌کند، آشنایی نویسنده با زبان‌های فارسی، عربی، هندی و ایراد مترادفات دارویی به زبان‌های مختلف است که ارزش علمی و زبان شناسانه اثر را چندین برابر می‌کند.

منابع و مأخذ:

- (۱) ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله (بی تا)، **القانون فی الطب**، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.
- (۲) ابن منظور محمد بن مکرم، (۱۳۷۵)، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر.
- (۳) ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ ق)، **لسان العرب**، تصحیح و تنظیم علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۴) انصاری شیرازی، علی بن حسین (۱۳۷۱)، **اختیارات بدیعی**، مصحح دکتر محمد تقی میر، شرکت دارویی پخش رازی.
- (۵) بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۳)، **الصیدنة فی الطب**، ترجمه باقر مظفرزاده، نهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- (۶) جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۸۱)، **یادگار در دانش پزشکی و دارو شناسی**، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران-مک گیل.
- (۷) حامد، عبدالقادر (۱۳۸۷)، **المعجم الوسیط**، تهران: صادق.
- (۸) خوری شرتونی لبنانی، سعید (۱۳۹۲)، **أقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد**، تهران: اسوه.
- (۹) دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، **لغتنامه**، تهران: روزنه، دانشگاه تهران.
- (۱۰) رامپوری، غیاث الدین محمد (۱۳۳۷ ش)، **غیاث اللغات**، مصحح محمد دبیرسیاقی، تهران: کانون معرفت.
- (۱۱) رامپوری، غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین (۱۳۷۵)، **غیاث اللغات**، تهران: امیرکبیر.
- (۱۲) سیوطی، جلال الدین (بی تا)، **المزهر فی علوم اللغة وأنواعها**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- (۱۳) شرتونی، سعید (۱۳۹۲)، **أقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد**، تهران: اسوه.
- (۱۴) صفی پور شیرازی، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۸۷)، **منتهی الأرب فی لغة العرب**، تهران: دانشگاه تهران.
- (۱۵) صفی پوری شیرازی، عبدالرحیم بن عبدالکریم (۱۳۸۸)، **منتهی الأرب فی لغة العرب**، مصححان محمدحسن فؤادیان و علیرضا حاجیان نژاد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۶) عبدالقادر، حامد، مصطفی، ابراهیم، نجار، محمدعلی، **الزیارت**، احمدحسن (۱۳۸۷)، **معجم الوسیط**، تهران: صادق.
- (۱۷) عقیلی علوی خراسانی شیرازی، محمدحسین (۱۳۸۹)، **مخزن الأدویة**، مصححان فاطمه فرجامند و محمد رضا شمس اردکانی و روجا رحیمی، تهران: اندیشه ظهور.
- (۱۸) عقیلی علوی شیرازی، محمدحسین بن محمد هادی (۱۳۹۸)، **مخزن الأدویة**، تصحیح مؤسسه احیای طب طبیعی، تهران: سفیر اردهال.
- (۱۹) عمید، حسن (۱۳۸۱)، **لغتنامه**، تهران: امیرکبیر.
- (۲۰) مبلی، معصومه، حامدی، شکوه سادات، معماربانی، زهرا، قبادی، علی، بزرگی، محبوبه، فرزایی، محمد حسین، اصفهانی، محمد مهدی، خانوی، مهناز، شمس اردکانی، محمد رضا (۱۳۹۱)، «**حکیم یوسفی و ریاض الأدویه**»، **مجله طب سنتی اسلام و ایران**، سال سوم، شماره سوم، صص: ۳۷۷-۳۸۱.
- (۲۱) معین، محمد (۱۳۷۱)، **لغتنامه**، تهران: امیرکبیر.
- (۲۲) میرزا حسن خان (بی تا)، **فرهنگ (لسان العجم)**، استانبول: بی جا.
- (۲۳) نادری، محمد اسعد (۲۰۰۵ م)، **فقه اللغة متأله و مسائله**، بیروت: المكتبة العصرية.
- (۲۴) هروی، محمد بن یوسف (۱۳۸۷)، **بحر الجواهر**، قم: جلال الدین.
- (۲۵) هروی، محمد بن یوسف (بی تا)، **بحر الجواهر**، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان.
- (۲۶) هروی، موفق الدین ابومنصور علی، (۱۳۴۶)، **الأبنیة عن حقایق الأدویة**، تهران: دانشگاه تهران.



۲۷) یوسفی، سیده صدیقه، حسینی، یکتا نفیسه، جوکار، آسیه (۱۳۹۱)، «معرفی مشاهیر طب سنتی اسلام و ایران حکیم یوسف بن محمد بن یوسف هروی»، نشریه طب سنتی اسلام و ایران، ۳(۴) پیاپی (۱۲). صص ۵۰۳-۵۰۷.

Structural analysis of Arabic and localized words in Riyadh Al-Adawieh (case study of 105 spices)

Seyed Hassan Tabatabaei

Master's student in Arabic language translation, Semnan University, Semnan, Iran.

Ali Zeighami*

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran. (Corresponding Author)

Abstract:

Riaz al Advieh written by Hakim Yousefi Heravi is considered one of the most important books of traditional medicine in the Safavid period in Persian language. but the author has considered many traditional medicine books written in Arabic before him in editing this work in the introduction of single and compound spices, he first mentioned the Arabic word in the entry then, in its explanation, he mentioned its Persian, Turkish, Indian, Greek, and rarely Syriac, Hebrew, and Nabataean equivalents. therefore, the present article tries to examine the types of words and the way they are made and their institutions in other traditional medicine books by examining 105 of the spices mentioned in this work. the study shows that 49 of the 105 spices reviewed in this book are aromatic and 53 of the examined examples have been completely translated in terms of the structure of the word, the translated words are either singular, such as: "Ribas, Shaljam, Zanzar, Qaqele" or they are compound (descriptive and additional combination) such as: "Basl al-Narjas, Khathir al-Otraj, Ihlij Aswad, Ihlij Asfar, Ihlij Kabuli, Tamarhandi, Iklil al-Malik. in addition, other terms have been mentioned for some of these spices in other traditional medicine books, such as: "atrej, opium, aqhavan, anjdan, ginger"

Key words: Traditional medicine, Riaz Al-Adoyeh, Yousefi Heravi, etymology, Parvannahad.